



مدیر میرزا قاسم خان تبریزی

عنوان مراسلات

طهران خباياں علا الدوله

مخاذاي مهمانخانه مرکزی

بجشنبه ۱۲ رجب ۱۳۲۵ هجری

۸ فروردین ماه سال ۱۲۷۷ نزد گردی پاریسی

۲۲ ماه اوت ۱۹۰۷ میلادی

فَاِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ۰ مقالات

ولوايجی که موافقت با مسلک ماداشته باشد با

امضا پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع

اداره مختار است با کتبهای بدون عبر

قبول نخواهد شد

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

قیمت تک نمره

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

خود را دسته و بنظر و تصدیق اهل مجلس که عبارت از آن عقول منتخبه است رفتار نمایند اگر ظلم باشد محدود باشد تا بتوانند تحمل نمایند نه مثل خروس جنگی همبکه بر طرف مقابل خود غالب شد متصلاً با منقار سر او را میگوید هر چه خون بیاید و سر خود را زیر پر و بال ظلم خود پنهان کند و التجأ بیورد دست از کوبیدن سر او بر نمیدارد و هیچ حدی ندارد که ملاحظه آن حد بشود چون جهوان است و در این زمان از قرار مسموع حال و لاقه و حکام همین طور است که سببیت پیدا کرده از شمار انسانیت بیرون رفتند و کسی بفریاد مظلوم نمیرسد اما اعلی حضرت اقدس شهرباری دام ملکه که دست رس بان ذات اقدس ندارند و اما غیر آن وجود مبارک یا ضعیف و غیر قادرند بر دفع و یا قادرند و لکن شريك الصناعة هستند با آن ظالم و بدیهی است که این مطلب دخلی و ربطنی مخالف است دین و مذهب ندارد نخواهند دین و مذهب مردم مشروطه باشد یا مطلق

صورت دستخط حضرت حجة الاسلام ملاذ الانام آية الله آقای آخوند ملا عبدالله مازندرانی سلمه الله تعالى است که در جواب رقعہ جناب مستطاب عمدة اللمها الکرام شریتمدار آقای آقا شهبخ مهدی نجل مرحوم حاجی شهبخ هادی مجتهد نجم آبادی طاب راه نکاشته اند بسم الله تعالى

تفنی نیست بر احدی که در این اعصار تعدیات امرأ و حکام و سر کرده ها و اجزأ دولت بحدی طغیان نموده که تمام خلق بتنگ آمدند دیدند جان و مال و عرض ایشان رفته و می رود . برودر آمده بالاتفاق گفتند مادولت مشروطه میخواهیم حتی آنهايکه الان طریقه نفاق رفتار میکنند و آنچه بما ابلاغ نموده و نوشتند از معنی مشروطية اينکه ارباب عقولی منتخب شوند برای حفظ حدود و ضبط حقوق دولت و رعيت که حدود کردار و رفتار دولت با رعيت چه باشد و حقوق دولت را که باید رعيت اداء نماید حقاً و یا باطلا چه باشد تا هر يك حدود

ولیکن تحریک جمله از مستبدین و ظالمین که عادت نمودند بظلم و جور چون عمر و بن عاص که بمکر و حيله او مصاحف بر سر نیزه شد تا دست از حق بردارند بعضی را و داشته که لواحق مشتمل بر کفر و زندقه و الحاد با نسبت خود بمجلس محترم نوشته و اشاعه دهد تا این مکر و حيله بمجلس محترم که وضع آن بر رفع ظلم و ستم است در نظر مبارک اعلی حضرت پادشاه اسلام و علماً اعلام و مقصدین از عوام موهون شود و او بمقصد باطل خود نائل شود و بمکرون و بمکرالله و الله خیر الما کرین

حرره الاحقر عبدالله الما زندرانی
محل مهر مبارک (قال انی عبدالله)

﴿ ایضاً ﴾

عرض میشود رقبه محترمه زیارت شد از اطلاع بر صحت مزاج شرافت امتزاج جناب عالی خوشوقت و مسرور گشته از حال این ضعیف مستفسر شدند بحمد الله تعالی حیوة مستعار باقی و عمر بدعای آن نجیة الاحباب و عموم مؤمنین مصروف است در این روزها ملالت خاطر بسیار و پریشانی حواس پیشمار چون از تلکرافات متعدده ظاهر شد که جماعتی از اهل علم بملاحظه تبعات خود و یا تحریک بعضی از مستبدین علم مخالفت بر افراشته و زاویه حضرت عبدالعظیم را محل اعتکاف ساخته فریاد و ادیناه ووا اسلاماء بلند مینمایند (زعما منهم خوف الفتنة الا فی الفتنة سقطوا) بتلیس اینکه حفظ دین و ترویج شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مینمایند با اینکه جان و مال و عرض مسلمانان را در معرض تلف در مپاورند و انعقاد مجلس شورای ملی که بجهت اصلاح حال عموم رعیت و نظم امور دولت و فواید آن عائد بعموم اهل ملت است و بجهت ضبط و تحدید ظلم و تعدیات و لاء و حکام و امراء که خارج از قوت و طاقت تحمل خلق بوده شد بدون استئزام خروج از حدود شریعت مطهره سعی در اجراء و همراهی در قرار و استدامة چنین مجلس راجح بلکه لازم است چون از مراتب نهی از منکر است و بنای تحریب و مخالفت آن در حد مخالفت با صاحب شریعت است مع ذلك این حضرات بسبب مکر و حیل عمر و عاص صفتان این زمان تعبیه اذهان خود نموده

اظهار مخالفت مینمایند و بحسبون لهم بحسبون صنعا زیاده زحمت نمیدهد ایام افادت مستدام والسلام علیکم ورحمة الله حرره عبدالله الما زندرانی

محل مهر مبارک (قال انی عبدالله)

البته مشترکین عظام از دقائق و رموز عبارات دودستخط فوق مستحضر شدند و دانستند که عقیده بزرگان دین و علمای مقلد عتبات مانسبت بمجلس شورای ملی چه میباشد و مخالفین آن مجلس را که فریاد و اشریعتا بلند کرده چگونه در ردیف عمر و عاص علیه اللعنة و العذاب مبدانند . و باز ناچار دانستند که صریحاً حضرت آیه الله مفرمایند که (این مطلب دخلی و ربطی بمخالفت دین و مذهب ندارد و مجلس نمپخواهد که دین و مذهب مردم مشروط یا مطلق باشد) و نیز خواندید که حضرت معظم مرقوم مفرمایند « که این عقول منتخبه برای حفظ حدود و ضبط حقوق دولت و رعیت که حدود کردار و رفتار دولت با رعیت باشد و حقوق دولت را که باید رعیت ادا نماید حقاً و یا باطلا انتخاب شده اند » از تمام این دو دستخط صریحاً ظاهر و هویداست که قصد مجلس تعدیل ظلم و تسویه امور معاشی است و بامور معادیه مردم کاری ندارد . دیگر مخبر شدند که عبارتهای صور اسرافیل را علمای عتبات غالباً ایدهم الله نیز چون قصد حق و حقایق است مینویسند و مپگویند . منتها صور اسرافیل بزبان عامیانه موافق حس و وجدان خود مینویسد . و حجج اسلام و فقه الله تعالی لتائب الدین با بر این عقلی و علمی ادا مفرمایند حفظ این دودستخط بگمان ما بر هر مسلمان عموماً لازم و غور و تأمل در مرموزات آن خصوصاً بر وکلای مجلس شورای ملی ادام الله تأییداتهم از فرایض است

﴿ راجع بوزارت عدلیه ﴾

عصر دوشنبه دوم رجب جوانی باداره آمده اظهار کرد که من نصرالله خان بصیر خلوت پسر عماد خاقان عموی من علیرضا خان گروسی مرا متهم بقتل مراد خان کرده و در غیبت من پیش بعضی مرا تهدید بقتل نموده من کراراً اظهار کرده ام که در عدلیه حاضر شود و پس از تحقیق و رسیدگی در صورتیکه من حافی باشم بمجازات

برسم وگر نه عمو از این عناوین دست بکشد ولی او بواسطه عادتی که بی لگامی کرده اعتنائی باین عوام ندارد حال خواهش میکنم که لائحه مرا در روزنامه درج کنید که مردم بدانند من برای محاکمه حاضرم و دامن خود را از لوث این تهمت مبرا میدانم و علی رضا خان بجهت میخواهد مرا نیز مثل پسر خود بکشد و لائحه را بدارد سپرده رفت دوسه روز بعد خبر قتل صاحب لائحه منتشر شد ما اینک محض مزید اطلاع وزارت عدلیه در محاکمه قتل مزبور عین لائحه اوزا درج میکنیم و عقیده خود را نیز بر حسب اظهاراتیکه بصیر خلوت مقتول آتیاً و لساناً شرح داده اظهار مینمائیم که ظاهراً قاتل هر کس باشد بلاشک تحریک از علی رضا خان بوده اگر چه اولپای دولت علیه وقت و فرصت بعدله ندادند و بواسطه کمال همتی که به تجدید رسوم عصر جشید و قیاد داشتند قاتل را فوراً بقتل رساندند لکن ما محض استحضار خاطر مبارک همین اولیاً عرض میکنیم که قتل بی محاکمه عدلیه با اساس سلطنت مشروطه نمیسازد و اگر درباریان ما اطلاعی از این اساس ندارند خواهش میکنیم که شبی یکی دو ساعت بایک نفر از شاگردهای تازه کار فرنگ رفته ما اقلان مذاکره در حدود و وظائف خود کرده و حالا که مجبور بقبول این اساس شده اند حقوق و تکالیف خود را تا حدی ولو سطحی هم باشد بیاموزند و پیش از این آبروی ملت را در پیش اجانب نریزد (این است صورت لائحه نصرالله خان بصیر خلوت مقتول)



حضور ۰۰۰ مدیر ۰۰۰ روزنامه مقدس صوراسرافیل معروض میدارد . حاجی علی رضا خان عموی بنده درگاه بواسطه اغراض شخصی و عداوت جبلی که با اهل ولایت خود عموماً و خصوصاً با خانواده خود و برادرش که جناب عماد خاقان ابوی باشد دارند .

بهمین واسطه قتل آقا مراد نام دزد شرور معروف که سوای قتل ققی خان پسر خود حاجی علی رضا خان اقلان در گروس و کردستان سی نفر مقتول نموده بود به کمترین نسبت داده و شرف و آبروی چندین ساله که باعث افتخار خودم در ولایت و جاروب کشی دوازده ساله خاکسای مهربانای همایونی ارواحنا فداء تحصیل کرده

بودم هدر و بیاد فنا داد . هفت ماه است طهران آمده در هر مجلس و محفلی مذاکره نموده که فلانی آقا مراد را بقتل رسانیده . باید او را در خلوت پادشاه هم شده است بقتل برسانم هر قدر صبر کردم بلکه ترك اراجیف را بکنند و یا بمحکمه عدلیه یا جای دیگر شکایت نمایند که حاضر شوم و برائت ذمه خود را نموده کذب و تقلبات و افتزای عموی کرام خود را مدلل و خود را از تهمت و بی شرفی خلاص نمایم ابداً ترك اراجیف گفتن را ننموده معلوم شد مقصودشان همان متهم نمودن بنده و تهدیدات بوده هذا از خاکسای مبارک اعلی حضرت اقدس همایون شهریاری ارواحنا فداء و وزیرای عظام و وکلای محترم و الامقام مجلس شورای ملی ادام الله بقائه با کمال عجز و انکسار مستدعی است که امر و مقرر دارند جناب حاجی علی رضا خان را در هر محضری که مقرر میشود حاضر کنند . که با حضور بجنفر از وکلای محترم ملی یا تهمتی که بجا کرد درگاه زده ثابت نماید که مجازات به بینم . و یا کسبکه بیجبهه مردمان باشرف را متهم و اغراض نفسانی خود را بمحل اجرا میگذاورد مجازات قانونی بدهند که عبرت دیگران بشود . در این ششماه در هر مجلس و محفل محترمی رفته و با هر کدام از سردارهای معظم من جمله حضرت . . . وزیر نظام و امین توپخانه و غیره و غیره ملاقات کرده تهدید قتل بکمترین نموده . اگر چه مردن بهتر از زندگی بی شرف است . ولی مثل خوبی در این مورد هست شخصی از صبادی پرسید خرس آستان میشود ویامی زاید صباد گفت پس متوقمی تخم بگذارد در جواب گفت هر چه از آن دم بریده بگوئی بر می آید . حال جناب عمو در این شهر معروف و عقل درستی ندارد . و کسبکه پسر خود را بکشد بطریق اولی در قتل برادر زاده اقدام مینماید . شاید کمترین را مقتول نمود لا محاله برائت ذمه خود را نموده باشرف کشته شوم . نه بعد از قتل بگویند بقصاص او را گشتم . مستدعی آنکه این عریضه را در روزنامه مقدس درج فرمائید . چاکر درگاه نصرالله بصیر خلوت گروسی

● صورت استتطاق بامیرزا ققی ●

پسر میرزا محمد رضای کرمانی ✽ از شماره ده
 س - چندوقت است بدرت از اسلامبول برگشته
 است .
 ج - والله میگفت پیش از عهد آدم .
 س - تو کی رفتی پیش بدرت .
 ج - بعد از سیزده عهد .
 س - بکی پیغام داد که بیا .
 ج - شخصی آمده بود پشت درب حباط بمادرم
 گفت من نبدانم کی بود .
 س - تو با که رفتی پیش او .
 ج - با مادرم .
 س - مادرت هم آنجا ماند .
 ج - خیر آنروز تنها آمده بود شب آنجا نماند مرا
 آنجا گذاشت خودش برگشت .
 س - تو چند شب پیش بدرت ماندی .
 ج - بکهنه ماندم .
 س - در آن مدتی که تو آنجا بودی کی آنجا آمدورفت
 میکرد .
 ج - دوبرابر بودند یکی پیر مرد یکی جاهل آن جوان
 که بالا بود (نایب غلام حسین) میگفتند او بیشتر مبادم .
 س - چه صحبت داشتند .
 ج - والله صحبت خیلی میکردند اما بعضی اوقات که
 میخواستند گفتگوئی بکنند بمن میگفتند بر خیز آب غلبانرا
 بریز .
 س - حرف سفر خودش را که بطرف اسلامبول
 رفته بود نمیزد .
 ج - آنچه شنیدم این بود که میگفت اهل
 اسلامبول مثل مردم انجایی نیستند من آنجا که رسیدم
 فالج شده بودم برای من طبیب آوردند .
 س - از سپید جمال الدین و آنها صحبت میکرد .
 ج - گاهی که صحبت او بمیان مبادم من که عرض
 کردم میگفت بر خیز آب غلبانرا بریز .
 س - بدر تو هم خانه نایب غلام حسین میرفت .
 ج - یکروز نایب غلام حسین آمد گفت من
 میخواهم شماهار تشریف بیاورید آنجا وقت ظهر من واو
 رفتم خانه نایب یکدوری شب دپلو و یکدوری چلو باخورش

فورمه سبزی و مخلقات دیگر حاضر کرده بود تا عصر آنجا بودیم
 بکفتری هم شیرینی پیش از نهار آوردند چای هم آوردند
 خوردیم آمدیم
 س - در آنجا چه صحبت میکردند .
 ج - همان صحبت فالج شدنش را میکرد و بعد از نهار
 بمن گفت تو بر خیز برو در سخن برای خودت گردش کن
 من هم آمدم بیرون قدری گردش کردم وقت چای باز آنجا
 رفتم یک شب هم از او پرسیدم رفتی اسلامبول آقا را دیدی
 شب اول از من بدش آمد بعد اصرار کردم گفت بلی آقا را
 دیدم . پرسیدم چیزی هم بشهادت داد . گفت بلی بمن خیلی
 صحبت کرد
 س - تو با کی مراجعت بشهر کردی .
 ج - با والده ام .
 س - والده ات آنجا بود .
 ج - خیر آنجا نمانده بود یکروز پیش آمد عقب من
 شب آنجا ماند صبح با هم برگشتیم .
 س - آنجا که بودی بتو گفت که من آمدم بشهر
 بخانه کی ماندم .
 ج - خیر بمن حرفی نزد .
 ✽ صورت سؤال و جواب با عیال میرزا محمد رضا ✽
 س - شما کی شنیدید که شوهرتان از اسلامبول
 آمده است .
 ج - من تا آنروز که فرستاد (تقی) بیاید من اورا به
 پنجم فهمیده بودم . بعد من خودم تقی را بردم چون
 آنروزها تنها بودم و مرا هم طلاق داده بود پس از رفتن
 خودش شب را ماندم برگشتم ولی وقتیکه رفتم تقی را بیاورم
 رفتم شب را هم ماندم صبح آمدم بشهر و تقی را هم آوردم .
 س - در کجای حضرت عبدالعظیم ماندی .
 ج - در همان بالاخانه یکطرف من و طفلهایم و مادرم
 خوابیدیم یکطرف هم پدر تقی خوابید
 س - در این مدت که تو در حضرت عبدالعظیم ماندی
 با تو چه صحبت کرد .
 ج - صحبتی که صحبت باشد بمیان مبادم همیشه در حرفی
 که با من زد میگفت در این مدت چه خوردید و چه کردید
 از بن قبیل صحبت ها بود مخصوصاً کار و اسرار خودش را از ما
 پنهان میکرد مگر بعضی کاغذجات خودش را چه قبل از

گرفتاری وجه بعد از گرفتاری و رفتن چون کمی سواد دارم
از من پنهان میگرد . من نمیدانم شما در عقب چه هستید
هر چه باین مرد کرد (سید) کرد بدوستی او کرد من نمیدانم
این عاشق سید بود چه بود که از همان وقتیکه سید را بردند
شب و روز گریه میگرد و مثل دیوانه شده بود . تحقیق کنید
به بینید غیر از اینست یا اگر من پیش ازین اطلاع داشتم
باید سر مرا برید .

مکتوب شهری

نویسنده این لایحه از محل موهوم و نقطه نامعلوم مستدعی
است هر وقت ستون خالی و موقع مناسب در روز نامه
خودتان پیدا کردید شرح ذیل را درج و اخطار فرمائید .
مدینست حکایت شرکت عمومی و ترضیع حقوق مشترکین
ذکر محل و نقل هر مجلس است بعلاوه در غالب روزنامه های
مستحدث مملکتی با عناوین بدیهه و بیانات مختلفه کاهی مصور
گاه مکتوب فساد اینکار و مطلوبیت شرکاء را شرح میدهند
حق هم دارند که انصافاً روز مردم سبب است و سرشان
بیکلاه . پارسال تا یک اندازه تعطیل امر و ابطال حقوق
را هم شرکاء محترم و هم عموم نفوس مقدسه منسوب بحماییت
جناب مجد الملک میدانستند که چون با حاج ملک التجار
دوستی داشت و بعلاوه گفتگوی و صلتی هم میان آنهاست
سها ایشان علت غائی عدم احقاق حق و انفاذ امر بودند
چنانکه حضرات آقایان تجار و مؤسین در هر موقع داد
خواهی مرجع ضمیر و مانع عمده مجد الملک را قرار داده
بکنایه و تصریح کله و کوزه را سر ایشان میشکند و حال
آنکه ما شخصاً وارد به مسئله بودیم و از اخلاق مجد
الملک اطلاع کافی داشتیم . و بعرض و ناموس و بشرف
انسانیت قسم میخوریم که ساحت وجود ایشان از این عیب
مبری است و هیچوقت رعایت دوستی یا ملاحظه انتساب
کتمان حق و حمایت بی حق را مادام العمر نکرده . رشوه و
فایده شخصی را بر فواید عمومی رجحان نداده اند . و
باز میتوانیم ادعای خود را اثبات کنیم که در یک قرن
تصدی ایشان بمشاغل و مناصب دیوانی به هیچوجه کتباً یا
لفظاً تصدیق و تکذیبی بی مطالعه دیده و شنیده نشده است
که درباره احدی نوشته و کرده باشند بلکه در مقام عدل و
اجرای حق از پیوندان و کسان خبیله نزدیک خود

ملاحظه و ظرفداری نکرده اند چه رسد در این موضوع بیک
قرابت بی اساس و بی سروته که آنها منفسخ شده منسوب
باشند . بالجمله عرض و غرض ما اینست بامسئلهت حقوق
شرکاء و نبوت حقیقت آنها و احراز ظلم و فساد حاج ملک
التجار حالا که یکسال است مجد الملک از تمام مشاغل
دیوانی معاف و از حضور مطلق مجالس دولتی و ملتی موهجور
است و متظلمین شرکت عمومی هم از استفسان و دادخواهی
نکته فرو گذار نکرده اند پس چرا تا اینساعت قراری
در آسایش خاطر و استنبای حقوقشان داده نشده .
هرگاه حرف مفت میزنند چرا کسی آنها را بجای خود نمی
نشاند . و اگر واقعاً مالشان رفقه و ذمناً ملک التجار
مرهون است چرا هیچکس حق مردم را از او نمیگیرد
برساند و خلق را آسوده کنند .

خرند پرنده

رضی غزنوی

..... با مراد به هندوستان رفته بخدمت شیخ
ابو رضای (رتن) بقولی از حواریون حضرت عیسی عم و
بقولی از اصحاب حضرت ختمی ماب ص بوده و بکهنزارو
چهارده سال عمر نموده تفصیل این اجمال در کتب این
طایفه تصریح و تصحیح یافته است (صفحه ۷۹ ریاض
العارفین)

ابو حفص خوزی

از عظاماً و قدمای این طایفه و جلف الصدق مختاب
شیخ آگاه . شیخ عبدالله یقضان الخوزی است با حضرت
شیخ ابو سید ابوالخیر معاصر و اتحاد وافر با یکدیگر
داشته اند . شیخ جامع علوم بوده تسخیر ارواح فرموده
لهذا آن جناب را شیخ الجن لقب کرده اند (صفحه ۴۳
ایضاً)

مکتوب یکی از مخدرات

آی کبلا دخو خدا بیجهای همه مسلمانانرا از
چشم بد محافظت کند . خدا این یکدانه مرا هم بمن زیاد
نمیدند . آی کبلائی بعد از بیست تا بیچه که گور کرده

اول و آخر همین یکی را دارم آنرا هم بابا قوری شده
 ها چشم حسود شان بر غمبارد به من به پتند دیروز بچم
 ساق و سلامت توی کوچه ورجه وورجه مپگرد پشت
 کالسه سوار میشد برای فرنگها شعر و غزل مپخواند
 یکی از قوم و خویشهای باباش که الهی چشمهای
 حسودش در آد دیشب خافه ما مهمان بود صبح یکی بدو
 چشمهای بچم رو هم افتاد يك چیزی هم پای چشمش در
 آمد خالاش مپگوید چه مپدونم بی اد بیست
 سلام در آورده هی بمن سرزنت مپکنند که چرا سر
 و پای برهنه توی این آفتابهای گرم بچه را ول مپکنی
 توی خنبا بانها . آخر چکشم الهی هیچ سفره
 بکشانه نباشد چکارش کنم . یکی بکدانه اسمش با
 خودش است که خنل و دیوانه است در هر صورت
 الان چهار روز آزرگار است که نه شب دارد نه روز
 همه همبازهاش صبح و شام سنگ بدرشکه ها می برانند
 تسبیح بی ادبی میشود گلاب بروتان زیر دم خرها
 مپگذارند . سنگ روی خطوا کون می چینند . خاک
 بسر راهگذرها مپیاچند . حسن من توی خانه وردم
 افتاده . هر چه دوا و درمان از دستم آمده کردم .
 روز بروز بدتر میشود که بهتر نمیشود . مپگویند
 بیر پیش این دکتر مکتور ها من مپگم مرده شور
 خودشان را ببرد بادواهاشان این گرت مرتهها چه
 میدانم چه خاک و خلی است که به بچم بدم . من این چیزها
 را بلد نیستم من بچم را از تو مپخواهم امروز اینجا
 فردا قیامت . خدا کور و کچلهای تو را هم از چشم
 بد محافظت کند . خدا بکیت را هزار تا کند . الهی
 این سر پیری داغشان را نه بینی . دعا دوا هر چه
 میدانی باید بچم را دو روزه جاق کنی . اگر چه
 دست و بالها سنگ است اما کله قند تو را کور میثوم
 روی چشم مپگذارم می آرم . خدا شما پیر مردها
 را از ما نکیرد (کمپنه اسیر الجوال)

جواب مکتوب

علیا مکرمه محترمه اسیرالجوال خانم . اولاً از مثل شما
 خانم کلانتر و کدبانو بعید است که چرا با اینکه اولادتان
 بممانند اسمش را مشهدی ماشاالله و میرزا ماندگار
 مپگذارید . ثانیاً همان روز اول که چشم بچه این

طور شد چرا بخشش نکردی که پس برود . حالا
 گذشته ها گذشته است .
 من نه دلم روشن است انشا الله چشم زخم نیست همان از
 گرما و آفتاب این طور شده . امشب پیش از هر کار
 يك قدری دود عنبر نصارا بده بین چطور میشود .
 اگر خوب شد که خوب شد اگر نشد فردا يك کمی
 سرخاب بنه یا نخعی . يك خورده شیر دختر . يك
 کمی هم بی ادبی میشود پشکل ماچلاغ توی گوش مای
 بپوشان بریز توی چشمش به بین چطور میشود . اگر
 خوب شد که خوب شد اگر نشد آنوقت سه روز وقت
 آفتاب زردی يك کاسه بدل چینی آب کن بگذار جلو
 بچه آنوقت نگاه کن به نورکهای چشمش اگر قرمز
 است هفت تکه گوشت لحم . اگر قرمز نیست هفت
 دانه برنج یا کلوخ حاضر کن و هر کدام را بقدر يك
 (علم نثره) خواندن بتکان آنوقت به بین چطور
 میشود اگر خوب شد که خوب شد اگر نشد سه روز ناشتا بچه
 را بی ادبی میشود گلاب بروتان مپیری توی جانی و بهش
 یاد مپدی که هفت دفعه این ورد را بگوید

- • • سلامت مپکنم
- • • خودم غلامت مپکنم
- • • یا چشم جاق کن
- • • یا هیول هیولت مپکنم

امبد وارم دیگر محتاج بدوا نشود . اگر خدای نکرده
 باز خوب نشد دیگر از من کاری ساخته نیست بروحله
 حسن آباد بده آقا سهد فرج الله جن گیر نرله بندی
 کند . (خادم الفقرا دخو عیشاه)

خدا رفگان همه را بیمارزد پدر من خدا بیمارز
 مثل همه حاجی های جاهای دیگر نان نخور بود یعنی مال
 خودش از گلوش یابین نمیرفت اما خدا بیمارز تم جور
 آقام نبود او می گفت مال مرد بزن وفا نمی کند .
 شلوار مرد که دو تا شد فسر زن نو می افتد . از بجهت
 هنوز آقام باش بسر کوچه نرسیده بود که میرفت سر
 پشت بام زنهای همسایه را صدا مپکرد . خاله ربابه هو
 . . . آبی رقبه هو . . . نه فاطمه هو هو هو
 آنوقت بکدغه مپدیدم اطلاق بر میشد
 از خواهر خوانده های تم آنوقت تم فوراً سماور را

آتش مپکرد آب غلبه را هم میریخت می نشست با آنها
درد دل کردن مقصود از این کار دو چیز بود یکی
خوشگذرانی دیگری آب بستن بمال خدا پیامرزی بابم که
شلوارش دو تا نشود . حالا درد دها چه بود بماند
یار باقی صحبت باقی بانجاها هم شاید برسیم مطلب اینجاها
نیست مطلب اینجاست که گاهی تم در بین اینکه چانه اش
خوب گرم شده بود و یک های قائم بغلبان میزد چشمش
بمن می افتاد می گفت هان و پر پریده گوشه ادرست و اکن
به بین چی مپکنند بازبایات از در نیامده از سیرتا بیاز همه
را تعریف کن والله اگر گفتی که همسایه ها آمده
بودند اینجا گوشتهای تنت را با دندانم تیکه تیکه می کنم .
من در جواب تم مپخندیدم می گفت الهی روی تخته مرده
شور خانه بخندی . بعد رو مپکرد بخواهر خوانده اش
می گفت والله انگار مپکنی بچه هو و مه هیچ چشم
دیدنش را ندارم . راستی راستی نه تم بچش را میشناخت
من همان از بچی مثل حالا صندوقچه سر کسی نبودم
حرف توی دهنم بند نمی شد . از اول همین طور
خواجه بده رسان بودم مثل اینکه با این سفارشها باز بابم
هنوز یک پاش توی هشتی بود که داد میزدم داداش . خدا
پیامرزی می گفت باقیش بگو می گفتم امروز باز زناهی
همساده هامون آمده بودند اینجا تم بر اشون سهاور آیش
کرده بود . خدا پیامرزی آقام اخاشرا می کرد تو هم .
تم هم یک کمی زیر چشمی بمن بر بر نگاه مپکرد اما پیش
روی آقام که جرئت نداشت سر این حرف کتکم بزند
اما من خودم تم را برای کتک چرب مپکردم برای
آنکه مپدانستم هر جور می باشد یک بهانه پیدا مپکنند و
کتکه را میزند . راستی راستی هم اینطور بود ده
دقیقه نمی کشید که مپدیدم تم هجوم مپکشید سر من
مپگفت و پر پریده آخر من این کفن مانده هارا دیروز
شتم . باز بردی توی خاک و خلا غلط اندی الهی
گفت بشد به بین من از عهده تو و وروجک برمی آم ؟
آ نوقت لپهای مرا مپگرفت هر قدر زور داشت مپکشید
چند تا سقله هم از هر جام مپامد میزد . آخرش که
آقام می آمد مرا از دستش بگیرد بیشتر حرصش در
می آمد بازو هام را گاز مپگرفت . بله بازو هام را گاز
مپگرفت . هنوز جای آن گازها در بازوهای من هست

بیشتر ها هر وقت من جای این گازها را مپدیدم تم
یادم می افتاد بر اش خدا پیامرزی می فرستادم . اما
حالا مپدانم چرا هر وقت چشم بانها می افتد بچی میرزا
یادم می افتد .
بچاره بچی میرزا . بد بخت بچی میرزا . من که
آتش توی حباط بهارستان بودم غیر از منم که پانصدتا
حاجی ریش قرمز چهار صد و پنجاه تا کربلائی ریش دوره
کرده سبصد و پنجاه تا مشهدی ریش دراز عقل مدور و
اقلاد دویمت تا از شاگردهای حوزه درس شیخ ابو
القاسم مسئله گو بودند . همه هم که حرفهای تورا
شنیدند تو که غیر از قصه کشتی جنگی روس در ساحل
انزلی . و هفتاد و چهار رای پارلمنت دولت علیه و دو
ماه و نیم قرآن های زیر عیای سه نفر تاجر و نصف شبها
بدر خانه های علما و اعیان رفتن چیزی نگفتی من
آنجا بودم غیر از من هم دوهزار و ششصد و نود و یک
نفر حاجی و کربلائی و مشهدی و قمی یعنی همه
عدول شهر بودند . اینها که همه به بی گناهی تو
شهادت مپدهند . اینها که همه از اشخاصی هستند
بشهادت دو نفرشان حلالا حرام و حرامها حلال میشد
چطور شد در ماده تو شهادتشان مسموع نیست و حلال
مپگویند تو خدای نکرده نسبت به بعضی نمایندگان ملت
بی احترامی کرده و گفته آنها که تا دیروز خر هم نمی
توانستند کرایه کنند حالا چون آخر الزمان نزدیک شده
بقبیبت صلوات اسب مپخرند . مپگویند تو گفته یک
قطعه از زمین های تحت زمرد فرمانفرما عنقریب پارك
میشود . مپگویند تو گفته مپدانم و کپل قندهار مجلس
شورای ملی ایران توی آن تاریکی پشت مسجد سپهسالار
به یک سبد گفته بود مقاله را که در روزنامه مجلس
بامضای خودم فرستادم نوشتند شیخ پسندید ؟ او هم
گفته بود بله . مپگویند تو گفته که در آن مجلس سر تقسیم
پول دعوا شد و یک نفر قهر کرد . مپگویند تو گفته
اگر چهل هزار تومان راست باشد بانک آلمان تاجل صد
سال دیگر هم نمیتواند کمر راست کند . مپگویند تو
گفته علاف و بنک دار و عطار و بقال باوزرا چه داد و
ستدی دارند که حواله آنها را سر تاجار زردستی می آرند
مپگویند تو گفته بر منکرین مجلس شوری لعنت بر

مقبمین شاهزاده عبدالعظیم هم چون منسود فی الارض
 هستند لعنت اما بر رفیق های دزد و شریک های قافله
 هم در هر لباس که باشند لعنت . مہگویند تو گفته
 با روزی دوست تومان مخارج بکصدوبیست هزار تومان
 چطور میتوان بیانگ گذاشت . مہگویند تو گفته بعد
 از نطق گیری چراغها سپید ها میروند روی تختہ بندی
 حوض جناب اقبان الدولہ خستکی مہگیرند . مہگویند
 تو گفته وکیل نیول آباد برای دستخطی که در باب تبدیل
 تولیت صوفیان از شاه گرفته کرایہ خانہ از گردنش افتادہ
 است . مہگویند تو گفته تکمیل عدہ وکلا بعد از صد
 و بیست سال بسته بوفات احتشام السلطنہ مشیر الملک امین
 الدولہ و تمام عقلای دیگر ایرانت . مہگویند اینہارا
 تو گفته غیر از اینہا ہزار چیز دیگر ہم مہگویند .
 اما بہ بین واللہ بآنہ تو ہرچکدام ازینہارا نگفتی من
 خودم آنجا ایستادہ بودم ہمہ حرفہای تورا گوش مہکردم
 غیر از من ہم جناب میرزا سپید ولی اللہ خان وکیل
 دارالشوری ایستادہ بود تو ابدأ نسبت بوکلای محترم
 سوء ادب نکردی تو فقط گفتی کہ مللکم روزنامہ های
 قانون را برای زینت کتاب خانہ خودش ننوشته کہ حالا
 پیغام بدهد کہ چاپ نکنید . تو فقط گفتی کہ روح
 آن بچارہ ہم از فراموش خانہ طهران خبر ندارد . و
 بعد از چہل سال اطلاع کامل از تو و بیرون مخدومی حلال دیگر
 گول زرورق را نمبخورد . تو فقط گفتی باید بجناب
 وزیر داخلہ اخطار کرد کہ گوش ساز باشی اینقدر
 . . . نشان تعریف ندارد کہ درین دست تنگی چہار
 ہزار تومان از اصل مالہات بشوہرشان مواجب داد .
 تو فقط گفتی سمیر نوف های روسی در باژیک ہم زیاد
 است در هلند ہم زیاد است در فرانسه و انگلیس و
 سویس ہم زیاد است برای معلمی روسی چرا ایشان
 انتخاب میشوند و باشش کرور کسر عمل بچہزار تومان
 پرروز مواجب می برند . تو فقط گفتی کہ مخدومی
 قول صریح داد کہ زمینہا و وزیر ہا ہمہ نوکرہای شخصی
 متد و بیسج و مہرہشان دست خودم است . تو فقط
 گفتی کہ یارو گفت واللہ من از غایت بلادت هنوز
 بیلباردبازی را ہم بعد از چندین سال توقف در قہو خانہ
 های فرنگ یاد نگرفته ام من چہ میدانم علم جنگ چہ چیز
 است . و بیست و چہار ساعت تمام التماس کرد کہ مرا

ندیدہ بگیرید گفتند بگذار پیش بینی های تقویم ژلاطینی
 کامل بنود راضی نشو آ بروی من پیش وزیر امور
 خارجہ روی بریزد بلہ اینہا را تو گفتی . چہار تا
 ہم بلاش گفتی . من کتمان نمیکم . فردا باید یک
 وجب جا بنوام . من بگوش خودم شنیدم کہ گفتی
 مرحوم وزیر دربار ہم سکتہ نکرد بختک روش افتاد
 . من شنیدم کہ گفتی میرزا محمد علی خان از پشت بام
 بمیل خودش با این بیعتاد بضر بشتش بر مأمور مخصوص
 سرش چہار قاچ شد و بشہدای کربلا یعنی اجداد
 طاہرینش پیوست . من شنیدم کہ گفتی عفی اللہ عما
 سلف مخصوص صدر اسلام و مخاطبین آن اہل زمان جاہلیت
 بودند و ہر روز نمیتوان منی آنرا تجدید کرد و گرنہ
 نظام دنیا ہم میخورد و باز من شنیدم کہ گفتی اگر
 نعوذ باللہ علمای نجف ہم بخوانند معنی این آہ را امروز
 ہم مجری بدارند چون ما مسلمانیم قبول نخواہیم کرد .
 اینہارا من شنیدم تمام مدرس های طهران ہم شنیدند
 ہمہ ہم برای شہادت حاضریم اما واللہ تو نسبت بوکلای
 شوری سوء ادب نکردی تو یک کلمہ حرف آنہا را بزبان
 نیاوردی . اما . بگذار بہ بنیم مطلب کجا بود .
 بلہ خدا رحمت کند رفتگان ہمہ مسلمانہا را خدامن رو
 سپاہ را ہم یک کند و خاک کند . خدا بیامرز نہ
 من وقتی کہ خبر آمدن زہای ہمسایہ را باقام مہدادم
 بہ بہانہ چرکی رختہام کنتم میزد . بلہ بہ بہانہ چرکی
 رختہام کنتم میزد . چنانکہ روزنامہ جبل المتین در
 ستون اول نمرہ یک نسبت بو وزیر داخلہ سوء ادب کرد
 و در ستون آخر نمرہ یکہزار و ششصد و نود و چہار
 اعلان لاطار روزنامہ اش را توقیف کرد . بلہ ہی بمن
 بگو شہادت خود را بنویس کہ عنداللہ ماجور خواہی
 بود . من ہم کہ نوشتم اما بہ بین چہ روزیست مہگویم
 نواب والا . من مردہ شما زندہ امروز یک .
 فردا دو . پس فردا سہ اگر روز سیم بازم کافر نشدم
 اینہارا می تراشم . و ایندفعہ مجبورم کہ مطبعہ کاغذ
 قلم و مرکب و ادارہ را ہم عوض کنم تا مسلمان بشوم
 . ناری بدین از این زحمت نمیدہم . خدا حافظ .
 اما گوش رنگ نکہیر پارلمانت باش . نا نگوتی دخو
 دہانی است . حرفہاش پرو یائی ندارد . والسلام
 ﴿ خادم الفقرا دخو علی ﴾

(شمارہ)



مدیر
 طبر
 عباد
 جشنیہ ۲۶
 ۲۲ فرورد
 ۵ سبتا بر
 آ
 در مرت
 میتوان
 خواهد
 مو
 مردم
 کہ باش
 مقدسہ
 از بر
 کوسفند
 بین النہر
 بیماری
 مق
 کار خانہ
 ملائک
 التقویم